



درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: قاعده عدم ولایت بر غیر

تاریخ: ۲۹ آبان ۱۴۰۱

موضوع جزئی: نسبت سایر ولایات با اصل عدم ولایت بر غیر -

مصادف با: ۲۵ ربیع الثانی ۱۴۴۴

بررسی کلام بعضی الاعلام در حکومت چهار اصل بر اصل عدم ولایت

جلسه: ۱۳

بررسی حکومت اصل سوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

دو اصل دیگر از اصول چهارگانه‌ای که نسبت آنها با اصل عدم ولایت باید مورد بررسی قرار گیرد، باقی مانده است. ما گفتیم می‌توانیم حکومت و جوب اطاعة الله و جوب اطاعة المرشد الصادق را بر اصل عدم ولایت احد علی احد تصویر کنیم.

بررسی حکومت اصل سوم

سومین حکم عقل عبارت است از وجوب تعظیم المنعم؛ اینکه تعظیم منعم واجب است یا به تعبیری دیگر شکر المنعم واجب است. البته بین این دو تعبیر چه بسا تفاوت وجود دارد، ولی ما فرض می‌کنیم هر دو به یک معناست، وجوب تعظیم منعم، یعنی لازم است منعم بزرگ داشته شود، احترام شود و حریم او حفظ شود. طبیعتاً یکی از مصادیق تعظیم، اطاعت از او و رعایت خواسته‌های اوست. شکر منعم هم به همین منوال انحاء و اقسام مختلف دارد؛ اگر گفتیم کسی که به انسان نعمت می‌دهد شکرش واجب است، شکر گاهی لسانی و گاهی عملی است. هم باید به زبان شاکر باشد و هم عملاً شکر نعمت را به جا بیاورد. لذا از آنجا که تعظیم و شکر منعم واجب است اطاعت از او هم لازم است؛ چون اگر به او امر و نواهی او ترتیب اثر ندهد، با تعظیم منافات دارد. اگر امر یا نهی او مخالفت شود، به وجوب تعظیم ملتزم نشده است. در مورد شکر منعم هم اینگونه است؛ یعنی اگر دستوری از ناحیه منعم صادر شود، مثلاً از ناحیه خداوند تبارک و تعالی امر و نهی صورت بگیرد، به هر حال این یک انتظاری است که خداوند در پاسخ به نعمت‌های خودش دارد؛ اگر انسان با دستورات الهی مخالفت کند و اوامر و نواهی او را اطاعت نکند، با این حکم عقلی یعنی وجوب شکر منعم سازگار نیست.

حال اگر شکر و تعظیم منعم واجب باشد از این ولایت استفاده می‌شود و وجوب اطاعت همان ولایت است.

اشکال

در جلسه گذشته این پرسش مطرح بود و حالا هم مطرح است که ملازمه‌ای بین این دو نیست؛ اشکال این است که وجوب اطاعت لزوماً به معنای ولایت نیست.

پاسخ

به نظر دقی ولی یعنی کسی که می‌تواند امر و نهی کند، چیزی غیر از این نیست؛ ولایت تشریحی به همین معناست؛ یعنی می‌تواند امر یا نهی کند. اگر ما مثلاً مرشدی را صادق دانستیم و گفتیم او یقیناً صلاح و فساد انسان را تشخیص می‌دهد و این را در قالب امر و نهی بیان می‌کند، بالاخره وجوب اطاعت از نظر عقل پدید می‌آید یا نه.

سؤال:

استاد: اخبار می‌کند ولی له آن یأمر و ینهی، آیا امر و نهی می‌تواند کند یا نه؛ همه بحث همین است. به اعتبار اینکه صلاح انسان را تشخیص می‌دهد یقیناً و قصد او احسان است، آیا اگر این چنین کند بر ما اطاعت واجب است یا نه؟ یک وقت می‌گوییم له آن یأمر و ینهی، یک وقت می‌گوییم يجب الاطاعة علينا؛ وقتی اطاعت بر ما واجب باشد، می‌گوییم مرشد صادق مطاع است امر و نهی او، بر ما واجب است اطاعت کنیم. یعنی اگر او نهی و امر کرد، يجب الاطاعة. حالا له آن یأمر و ینهی، این یک سؤال دیگری است؛ می‌گوییم اگر امر و نهی کرد، يجب الاطاعة علينا. آیا حق دارد امر و نهی کند یا نه؟ بله، از باب اینکه او صادق است، امر و نهی او احسان محسوب می‌شود و یقین داریم به اینکه صلاح و فساد ما را تشخیص می‌دهد؛ کسی که محسن است، اهل تشخیص دقیق است، وظیفه اوست که ما را ارشاد کند، اگر نکند خلاف احسان است. پس وظیفه او احسان است. او صادق است، او صلاح و فساد ما را یقیناً تشخیص می‌دهد؛ باید به ما امر و نهی کند. له آن یأمر و ینهی و برای ما هم اطاعت واجب است. پس بین این دو ملازمه است، بین وجوب اطاعت و ولایت.

سؤال:

استاد: همین که عقل ما درک می‌کند که باید حرف مرشد صادق محسن را گوش کرد، مرشد صادق محسن هر چه می‌گوید معلوم است او می‌گوید این کار را بکن و این کار را نکن، این به صلاح توست و آن به فساد تو می‌انجامد؛ بنابراین بین وجوب اطاعت و ولایت این ملازمه هست.

سؤال:

استاد: ارشاد به حکم عقل است؛ تعبیر ایشان درباره اوامر رسل و انبیا این است: «و الاوامر الصادرة عنهم في هذا المجال ليست مولوية بل اوامر ارشادية نظير اوامر الفقيه الصادرة عنه في مقام بيان احكام الله و كأنها اخبار بصورة الانشاء»، می‌خواهد بگوید اینها حتی اگر امرشان ارشادی باشد، چون در مقام تبیین حکم خدا هستند لازم الاطاعة هستند. ارشادی هم باشد لازم الاطاعة است؛ آیا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول که ارشادی است، لازم الاطاعة نیست؟ بر فرض هم ارشادی باشد واجب الاطاعة است؛ مهم این است که بین وجوب اطاعت و ولایت ملازمه هست یا نه؟ بله. اصلاً ولایت یعنی چه؟ اینکه او ولی است یعنی له آن یأمر أو ینهی، غیر از این نیست. ممکن است در محدوده صلاحیت امر و نهی او بحث باشد، ولی در مورد خداوند این تعبیر را اینجا دارد، می‌گوید «فله الخق و الامر و له آن یأمر بما یراه صلاحاً و ینهی عما یراه ضرراً و فساداً و علی الانسان أن یرضخ لله و للشریعة الالهیة بقوانینه العادلة الحکیمة»، وجوب اطاعت از کسی که عقل ثابت کرد، ناشی از آن حقی است که او برای امر و نهی دارد؛ و الا معنا ندارد که این وجوب اطاعت داشته باشد، عقل می‌گوید واجب الاطاعة است، این به این دلیل است که او حق دارد امر و نهی کند.

در مورد تعظیم منعم و شکر منعم، صرف نظر از اینکه آیا حکم عقل به وجوب اطاعت والدین هم قابل اثبات است یا نه، اصل ملازمه بین وجوب شکر منعم و وجوب تعظیم منعم با ولایت منعم، مهم است. اگر این ثابت شود، می‌تواند حاکم باشد بر اصل عدم ولایت؟

سؤال:

استاد: تعظیم یعنی گرامیداشت، بزرگ انگاشتن، تکریم، من در تقریب استدلال عرض کردم آنها می‌گویند عدم اطاعت با تعظیم

منافات دارد؛ یعنی اگر او امر یا نهی کند، این اگر مخالفت کند کأن وجوب تعظیم را یا لزوم تعظیم را رعایت نکرده است می‌داند و مطلع هم هست، بله، کسی نداند که این پدرش است یا مادرش، اگر نداند که بحثی ندارد چه کسی گفته این تعظیم فقط ظاهری است؟ حفظ الغیب خودش یکی از شئون تعظیم است، یعنی کسی در جلوی این شخص تعظیم کند و پشت سرش فحش بدهد اشکال ندارد؟ در حضور و در غیاب باید تکریم کند، نگفته‌اند فقط در حضور تکریم کند؛ حفظ الغیب خودش یکی از شئون تعظیم است. اینجا یک مصداقش خداست، عالی‌ترین مصداق یا اعلیٰ مصداقش خداست؛ لذا می‌گوید لایبعد که بگوییم عقل حکم می‌کند به وجوب اطاعة الوالدین معنای نعمت معلوم است، یعنی چیزی که برای شخص نعمت عظیم نگفتند وجوب تعظیم منعم الکبیر منعم را اینطور فرض کنید و نه نعمة ما، نه نعمت فی الجملة؛ نعمت یعنی اصل وجود انسان ناشی از آن باشد، والدین هم همین هستند. لذا به این اعتبار در مورد والدین این تعبیر را برای شما بخوانم؛ می‌گوید «بل لعل وجوب اطاعة الوالدین ایضاً من هذا القبیل فانهما من اولیاء النعم فالعقلاء مع قطع النظر عن حکم الشرع یرون حسن اطاعتهم بل لزومهما کذلک»، می‌گوید عقلاً گفته‌اند، تازه عقلاً می‌گویند حسن دارد، بلکه لزوم دارد؛ این اضراب هم کرده است. شما در علم کلام دیده‌اید یکی از ملاک‌های لزوم بندگی و پرستش و عبودیت خداوند را وجوب شکر منعم می‌دانند، به وجوب شکر منعم در مواضع بسیاری استناد می‌کنند؛ شما چند بار هم گفتید و من هم عرض کردم وجوب شکر منعم هم اقتضا می‌کند وجوب معرفت را و هم وجوب بندگی را؛ وجوب بندگی، اصلاً این خودش مساوق با مولویت است. وقتی خدا مالک و خالق است، وقتی منعم است، وقتی اصل وجود انسان از اوست، فله الامر و لنا الاطاعة؛ چون ما وظیفه تعظیم منعم داریم. ممکن است در مورد خداوند بگوییم وجوب اطاعت حاصل است، ولی واقعاً در مورد غیر خداوند آیا می‌توانیم بگوییم تعظیم او ملازم با وجوب اطاعت است؟ اولاً تعظیم واجب است یا حسن دارد؟ عقل وقتی حسن را درک می‌کند همان لزوم است، فرقی بین حسن و لزوم نیست، قیح به معنای لزوم انزجار است؛ ولی اینکه به طور مطلق تعظیم لازم باشد و آنگاه هر منعمی به این جهت واجب الاطاعة باشد این محل بحث است؛ مگر اینکه نعمت را به معنای نعمت اصل وجود بدانیم. یعنی کسی خودش را ناشی از خداوند یا پدر و مادر بداند، بگوید اصل وجود من به خاطر اینهاست؛ آن وقت این هم نمی‌شود وجوب شکر المنعم به معنای کلی، این یک نعمت خاص است؛ باید بگوییم نعمت وجود انسان. اینجا ممکن است بگوییم وقتی که کسی اصل وجودش را مرهون دیگری است، اصل بودنش را، همه هویتش را، طبیعتاً يجب اطاعته و له أن یأمر و ینهی. نظیر مولا و عبد؛ وقتی کسی مالک است، له أن یأمر و ینهی، ولایت دارد، بر عبد هم واجب است اطاعت کند. خداوند تبارک و تعالی که از این جهت مالک است، له الخلق و أنه منشأ وجوده، پدر و مادر هم همینطور، بالاخره منشأ وجود این شخص هستند ولو به وسیله خدا. یک وقت می‌خواهیم اصلش را نفی کنیم، ما الان فعلاً در مقام اصل درست کردن این وجوب اطاعت هستیم ولو فی الجملة وجوب اطاعت برای پدر و مادر از این جهت که اصل وجود ناشی از اوست، طبیعتاً ناشی از همان انعام آنها است و این ولایتی برای آنها ثابت می‌کند، لهما أن یأمرآ و ینهیآ. ممکن است از این باب بتوانیم این ولایت را برای آنها هم ثابت کنیم.

شکر منعم هم به همین منوال؛ شکر در واقع شکر لسانی و قدردانی عملی به این است که به خواسته‌های آنها ترتیب اثر دهیم، امر و نهی آنها را گوش بدهیم و وجوب شکر منعم با این بیانی که عرض کردیم، منتهی در صورتی که نعمت، نعمت حیات و وجود باشد؛ بعید نیست این را حاکم بر همان اصل عدم ولایت بدانیم.

سؤال:

استاد: اتفاقاً در همین عبارت ایشان می‌گوید «و اذا كان هذا حكم الولد الجسماني فالاباء الروحانيون و اولياء النعم المعنوية التي بها انسانيتهم كذلك بطريق اولي»، می‌گوید وقتی برای آنها این چنین است، حالا یک معلمی که طبیعتاً او را به سمت اسلام و حقیقت و هدایت آورده، این چنین است. صلاح و فساد که به انسانیت انسان مربوط است، به سعادت و شقاوت مربوط است ... کافر اگر تشخیص می‌داد که کافر نمی‌شد. ... به هر دلیلی که کفر اختیار کرده، معلوم می‌شود صلاح و فساد را نفهمیده و یقین نداشته است. از المرشد الصادق المحسن خارج می‌شود ..

سؤال:

استاد: ایشان راجع به غیر خداوند می‌گوید عقلانی است، حالا ما راجع به عقلی بودن و عقلانی بودن اینها یک بحثی داریم؛ یعنی یکی از موضوعاتی که در مورد آن بحث می‌کنیم بعد از این چهارتا همین است.

به هر حال اصل وجوب شکر المنعم ولو فی الجملة، وجوب تعظیم المنعم اگر ثابت شود، آیا حکومت دارد بر اصل عدم ولایت؟ می‌گوییم بله، فی الجملة ولو ما نسبت به بعضی از مصادیقش اشکال داریم، ما داریم می‌گوییم بالاخره نعمت وجود و حیات از ناحیه خداوند به انسان داده شده، این نعمت که اصل وجود و هستی انسان از خداست، اقتضا می‌کند وجوب اطاعت را و ولایت او را؛ بله، ما می‌گوییم این در مورد نعمت‌های دیگر که اصل وجود و حیات نیست ممکن است ثابت نشود، در مورد والدین هم حکم عقلی شاید نداشته باشیم. در مورد هر کسی که به نوعی نعمتی به انسان می‌دهد، اینطور نیست که بگوییم هر منعمی می‌شود ولیّ انسان؛ به نحو موجه کلیه این را نمی‌گوییم. وجوب تعظیم المنعم را شرح می‌دهیم، وجوب شکر المنعم را شرح می‌دهیم. بله، وجوب تعظیم، احترام منعم یا وجوب شکر منعم، اگر منعم نعمت وجود و حیات داده باشد، این ملازم با ولایت است. اما اینکه هر نعمت دهنده‌ای ولایتش ثابت شود، این را نمی‌توانیم بگوییم. دارم می‌گویم چه نعمتی است شکر عملی است، مطلق شکر حالا یا عملی و لسانی ... جنس شکر فرق نمی‌کند، عملی و لسانی مطلق شکر را عقل می‌فهمد لازم است.

سؤال:

استاد: در مورد خالق ما می‌گوییم وقتی خداوند خالق انسان است، عالم است به همه نیازها و خواسته‌های انسان، صلاح و فساد او را می‌داند؛ این وقتی با این خصوصیت امر و نهی می‌کند اطاعت او واجب است. در مورد خداوند اصلاً چنین چیزی نیست؛ در مسأله خالقیت اینطور نیست، در مرشد محسن صادق هم که قطعاً این خلاف فرض است؛ یعنی ما مفروض غنه گرفتیم با آن شرایط، یعنی اینکه در مقام ارشاد باشد، این احسان در آن باشد و یقین داریم که صلاح و فساد که او تشخیص می‌دهد درست است، امر و نهی می‌کند. الان بنده فرضاً مصلحت و مفسده شما را تشخیص می‌دهم، این به تنهایی برای ولایت من کافی نیست؛ برای وجوب اطاعت شما کافی نیست. ... اما من چه شائیتی دارم؟ ... اگر عنوان مرشد محسن صادق صدق نکند به چه مناسبت می‌تواند امر و نهی کند؟ بالاخره له أن یأمر و ینهی باید از یک جایی ناشی شود یک وقت می‌گوییم به عنوان الخلق خالقیت، یک وقت می‌گوییم به عنوان المالکیة، یک وقت می‌گوییم به عنوان الاحسان و الارشاد، یک وقت می‌گوییم به عنوان انعام، یک وقت می‌گوییم به عنوان حاکم الحافظ لمصالح العموم آن به تنهایی کافی نیست؛ له أن یأمر و ینهی اول باید ثابت شود، صرف اینکه من صلاح شما را تشخیص دهم و درست هم باشد کافی نیست برای این؛ شما الان یقین دارید که این آقا دارد

گناه می‌کند، تکلیف به ترک یک کاری دارد ولی دارد انجام می‌دهد، شما فوqش این است که امر به معروف و نهی از منکر کنید؛ اما ولایت داری بر اینکه مثلاً او را ولو به زور از این گناه باز داری و برای او مجازات قرار دهی، نه. آن هم تازه بحث دارد آن هم تحت یک شرایطی، ولایت نیست؛ امر به معروف و نهی از منکر که شما نسبت به دیگری دارید ولایت به این معنا نیست، آنجا شما مبین امر و نهی شارع هستید، خودت امر و نهی نمی‌کنی ... فوqش می‌شود از قبیل امر و نهی فقها. این بحث‌ها یک مقداری طول می‌کشد همه این بحث‌هایی که این دو سه جلسه مطرح شد، قرار بود در یک جلسه انجام شود. ... البته من خیلی اگر مجال می‌دهم گفتگو شود شاید اینطور مفیدتر باشد تا اینکه من همینطور بگویم و بروم، یک خرده زمان می‌برد و شاید بعضی‌ها دوست داشته باشند با سرعت بیشتری بحث پیش برود، اما من اینطور بحث‌ها را مفیدتر می‌دانم. به هر حال می‌خواهم عرض کنم که له آن یأمر و ینهی باید از یک جایی ناشی شود.

سؤال:

استاد: اصلاً بحث این است که عقل و جوب اطاعت را برای مرشد صادق محسن ثابت می‌کند با قطع نظر از شرع می‌گوید عقل انسان این را درک می‌کند، عقلاً این را درک می‌کنند؛ این یک حقی مخصوص خداست؛ تا خدا اجازه ندهد شما می‌توانید حسن عقل را درک کنید یا نه؟ این می‌شود تفکر اشعری مسلکی منعم کوچک و بزرگ ندارد ... ولایت به این معنا که له آن یأمر و ینهی، جوب اطاعت برای آنجایی که اصل نعمت وجود تحقق پیدا می‌کند از سوی یک منعم، آنجا لعل بگوئیم اصل ثابت است. این هم می‌خواهد امر و نهی را اطاعت کند، پس له آن یأمر و ینهی و این هم باید در اینجا اطاعت کند اگر نعمت وجود باشد بله، منتهی آنجا مسأله خالقیت یک عنوان است، انعام یک چیز دیگری است. آن منحصر است مصداقش و این منحصر نیست ولی نعمتی که اینجا گفته می‌شود، هر نعمتی نیست ... می‌گوییم فله الخلق و الامر، آیا می‌توانیم بگوئیم و له النعمة و له الامر، این جای بحث دارد؛ کسی که نعمت می‌دهد له الامر هم هست یا نه، این جای بحث دارد. پس تعظیم و شکر به یک وجه می‌توانیم بگوئیم جوب دارد و اطاعت نکردن از آنها مخالف با تعظیم و شکر است.

«والحمد لله رب العالمین»